درک تناسب و رواب‌ط، منشأ تعجب معرفتی انسان

- تبدیل ارض به خبز نقی
- تعجب در «لَوۡ أَتَىٰكُمۡ مَنۡ يُخۡبِرُكُمۡ عَنۡ ذَٰلِكَ لَتَعَجَّبۡتُمۡ»
- تعجب در تبدیل ارض به خبز نقی
- معادل سازی دو نظام مختلف در روایت تحف؛ عرفان المرء نفسه
- تعجب در آیه «وَإِن تَعۡجَبۡ فَعَجَبٞ قَوۡلُهُمۡ»
- لزوم تحقیق در معنای السلام در روایات
- اشتباه کتاب فروق اللغویه در داده شریف

تبدیل ارض به خبز نقی

شاگرد: در جلسه آخر سال گذشته آیه «یوم تبدل الارض» مطرح شد، بعد هم «ال شیة فیها» مطرح شد. بعد آن حدیث «ای تبدل خبزا تاکله الناس» را مطرح فرمودید. ما چیزی نفهمیدیم چطور «تبدل» اتفاق افتاد.

استاد: بخاطر مطالبی که حضرت علیه السلام راجع به صلوات فرمودند، یک بحثهای لغوی صورت گرفت. بحثهایی که مربوط بود و به مناسبت، روایتی که در کافی شریف در باب «معنی السلام» بود را، آوردم و در دو جلسه، بحث کردیم. تأکید من این بود که قدر این روایت را بدانیم. مرتب تکرار کنیم. هر دفعه‌ای که می‌خوانید، با سعه‌ای که از معلومات جدید دارید، یک چیز جدیدی بفهمید. اصل مقصود بنده، این بود، لذا الآن در شدم. چون مقصود من در سفارش کردن اتفاق افتاد. حالا اگر نکته‌ای در هر بخشی می‌خواهید افاده کنید، برمی‌گردیم. شاهدش هم این است که الآن برای بحث صلوات پنج کتاب در اینجا گذاشته‌ام تا اگر کسی مایل بود، برگردیم و آن را ادامه بدهیم. بنده این کتابها را آورده‌ام. هم مرآة العقول و هم کافی را آورده‌ام. ولی برای اینکه طول نکشد جلو رفتم.

شاگرد: در «تبدل خبزا» ظاهراً نکته‌ای داشتید. اگر بفرمایید خوب است.

استاد: عرض کردم این از احادیثی است که هر کسی می‌شنود، از حیث مفاد حالت اعجاب برایش دارد.

آیه شریفه می‌فرماید: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمٰوٰتُ وَبَرَزُوا لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»[1] ای آن آیه شریفه می‌فرماید: «يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ»[2] اینجا هم دارد: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمٰوٰتُ وَبَرَزُوا لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»؛ مضمون خود آیه هم، خیلی عجیب است. «تبدل و برزوا» کما اینکه در آنجا هم دارد: «لایخفی علی اللّٰه منهم شیء». اینها سؤالات دم دستی است که صغیر و کبیر، فوری از این آیات، به ذهنشان می‌آید. آن سؤال چیست؟؛ خیلی واضح است. شبیه «مالک یوم الدین» ای «ملک یوم الدین» است. ولی همین سؤال واضح که برای همه می‌آید، به گمانم با «تبدل خبزا تاکله الناّس» در ارتباط باشد. این ارتباطی که منظور بنده بود، به این معنا نیست که ما بلد باشیم و وارد بحثش بشویم. اولین قدم برای اینکه سراغ چیزی برویم، این است که یک سؤال درست، در ذهن ما، مطرح شود. «الانسان متعجب»؛ چرا تعجب مختص انسان بود؟؛ در منطق می‌گفتیم که تعجب، فصل انسان نیست، ولی خاصه انسان است و در غیر انسان، تعجب نیست. رمز تعجب چیست؟؛ شاید رمز تعجب، پشتوانه معرفتی انسان به تناسبها و نسب است که حیوانات آن را ندارند. چون انسان نسب و روابط را با عمق و باطن عقلانیتش درک می‌کند، تعجب، لازمه آن است. یعنی گاهی نسبها را صاف نمی‌داند. لذا تعجب برای این است که در باطنش درک واقعیت آن نسبت هست. تعجب، مقدمه این است که آن را ببیند چطور است. «تعجبت منه».

---

[۱]. ابراهیم، آیه‌ی ۴۸.

[۲]. الغافر، آیات ۱۵ و ۱۶.

تعجب در «لَوْ أَنَّا كُنَّا مَعَكُمْ لَتَعَجَّبْتُمْ عَنْ ذَلِكَ يُخْبِرُكُمْ»

یکی از «**لتعجبتم**»هایی که اگر به اندازه کره زمین برایش پول بدهید کم است، همان «لتعجبتم» در کافی شریف است. حضرت فرمودند در قرآن کریم همه چیز هست: خبر السماء، خبر الارض، خبر الجنة. در قرآن هیچ چیزی نیست که نباشد. بعد فرمودند: «لَوْ أَنَّا كُنَّا مَعَكُمْ يُخْبِرُكُمْ عَنْ ذَلِكَ لَتَعَجَّبْتُمْ»[1]. همیشه عرض میکردم که اگر امام علیه‌السلام بگویند من از آیه «الحمد للّه ربّ العالمین» به شما اخبار میکنم که در فلان خیابان این واقعه رخ داده است، شاید از اخبار حضرت علیه السلام تعجب کنید که دارند اخبار از غیب میکنند. اما اینکه از «الحمدللّه» میگویند، یک تعبد محض است. در تعبد، برای ما تعجبی نیست. میگوییم رابطه‌اش چیست؟! شاید معنای «لتعجبتم» در حدیث این است که وقتی برای شما از این آیه توضیح بدهد، تعجب میکنید که چطور این واقعه در اینجا بیان شده است و ما نمیدانستیم! یعنی میان این آیه، با آن واقعه، رابطه است. نه اینکه میان این آیه، با آن واقعه رابطه نیست و خرقاً للعادة، از علم غیب خودم، رابطه تعبدی برقرار میکنم. اینکه «تعجبتم» نمیشود. «تعجبتم» این است.

---

[1]. شيخ كليني، الكافي (بر أساس چاپ اسلامیه)، ج ۲، ص ۵۹۹.

تعجب در تبدیل ارض به خبز نقی

شاگرد: منظور از خبز چه می‌شود؟

استاد: زمین تبدیل می‌شود و همه در پیشگاه الهی باریز هستند: «وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»؛ این زمین چه زمینی است که نانی می‌شود که مردم می‌خورند؟؛ مردم نان را می‌خورند، آن زمین شده و همه هم در پیشگاه الهی حاضر هستند. آن خصوصیت و تفسیر این حدیث، با مضمون آیه شریفه چیست؟؛ این تعجب را برمی انگیزاند. تعجبی که به این معنا است که برودی و این تناسب را برقرار کنید که یعنی چه. این، با آن، چه تناسبی دارد که ظهورش در روز قیامت به این است. این هم را که عرض می‌کنم، سؤال همه جایی است. «لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ يَوْمَ هُم بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ»؛ چه زمانی است که چیزی بر خداوند مخفی است؟! فقط مقصود من این بود که ا تعجب ما را باز ندارد و صرفاً تعجبی کنیم و تمام شود! تعجبی باشد که در فکر باشیم. در لغت قرآن کریم، ارض و سماء و ...، وجوه مختلفی دارد. انواعی مختلفی معنا می‌شود. می‌شود در قیامت زمینی داشته باشیم که نان باشد. مردم آن را می‌خورند. آن وقت، تبدیل بدون سابقه ممکن است؟! وقتی آیه می‌فرماید: «یوم یبدل الارض»، اگر آن نان بدل این زمین نباشد، «یبدل» درست است؟! خُب، بگویند «یبدل السماء»! جزاف همین است. زمین محو شد و نانی پدید آمد. اینکه «یبدل الارض» نمی‌شود. خُب، باید به جای آن بگویید: «یبدل السماء خبزا تاکله النّار»! چون رابطه‌ای نیست؛ سماء محو شد و نانی آمد. ارض محو شد و معدوم شد و نانی آمد! خیر؛ اینطور نیست؛ «یبدل الارض» یعنی این نان با زمینی که بدل شده و نان شده است، مرتبط هستند. این آن است. این ارتباط چیزی کمی نیست. در سوره الرحمن، به این وضوح آمده است: «هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ، يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ»[1].

شاگرد: در ادامه آیه «سماوات» هم دارد؟

استاد: بله: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ»؛ این «و السموات»، در فهم آیه شریفه، خیلی مهم است. چون رابطه‌ها دارد. نه بحث ما بحث تفسیری است و نه من اینها را بلد هستم و نه مباحثه ما، آن است. فعلاً این را عرض کردم تا آدم قدر اینها را بداند. اینها را یادداشت کند و روی آنها تأمل کند. اگر در ذهن شما چیزی هست، استفاده می‌کنیم.

---

[1]. الرحمن، آیات ۴۳و۴۴.

معادل سازی دو نظام مختلف در روایت تحف؛ عرفان المرء نفسه

شاگرد۲: بنابراین انسان به این خاطر متعجب است که می‌بیند واقعیات چه ارتباطی با هم دارند، درحالی‌که ابتداءً، به ذهن خطور نمی‌کند؟

استاد: و اینکه شما، در یک مناسبت‌هایی، وجوه مختلف یک آیه را می‌فهمید. همینجا در همین مباحثه ای در مباحثه مجمع البیان بود. شاید پنج-شش جلسه شده باشد. تحف العقول را آوردیم و حدیثش را خواندیم. هم از تحف خواندیم و هم به صورت تطبیقی، از علل خواندیم. «عرفان المرء نفسه أن يعرفها بأربع طبائع و أربع دعائم و أربعة أركان»[1]. توضیحی که حضرت علیه السلام، برای عالم صغیر و انسان صغیر می‌دهند، برای همه این مباحث، خیلی نافع است. آخر آن حدیث – خیلی تعبیر عجیبی است – حضرت علیه السلام فرمودند: خداوند متعال، در بدن انسان، استخوان قرار داده است: «و العظم في جسده بمنزلة الشجر في الارض». ای تعبیر «و الدم في جسده بمنزلة الماء في الارض و لا قوام للارض إلا بالماء و لا قوام لجسد الانسان إلا بالدم. والمخ دسم الدم وزبده. فهكذا الانسان خلق من شأن الدنيا وشأن الآخرة». ملاحظه می‌کنید که در دو نظام، چه جاگذاری‌هایی دارند. دو نظام است که در این روایت شریفه، حضرت علیه السلام، آن دو را معادل هم، جاگذاری می‌کنند. اگر روی اینها تأمل کنید، ملاحظه می‌کنید که در توضیح اینها، بسیاری از نکات هست.

---

[1]. بحرانی، تحف العقول، ج ۱، ص ۳۵۴.

تعجب در آیه «وَإِن تَعۡجَبۡ فَعَجَبٞ قَوۡلُهُمۡ»

شاگرد: به ذهنم آمده بود که تعجب، با مقداری جهل مخلوط است. یعنی جهل به آن تناسب. ولی گاهی اوقات ممکن است مخلوط به هیچ جهلی نباشد؛ مانند «وَإِن تَعۡجَبۡ فَعَجَبٞ قَوۡلُهُمۡ»[1] یا «أَتَوَاصَوۡاْ بِهِۦۚ»[2]. مثال جالب بودن مساله‌ای مثل برهان نظم. گاهی ممکن است انسان به چیزی کاملا احاطه داشته باشد اما این هم می‌تواند باعث تعجب باشد.

استاد: در قرائت‌های سبعه دارد: «بَلۡ عَجِبۡتُ وَيَسۡخَرُونَ»[3] درحالی‌که در قرائت حفص، «بل عجبتَ» است. طبری هم در اینجا خیلی سان می‌دهد.

ببینید قرار شد برای ما جهل باشد. اما پشتوانه تعجب، عدم تناسب بود. عدم تناسب می‌تواند با جهل ما باشد و می‌تواند با عدم تناسب شانی باشد. در آیه «وَإِن تَعۡجَبۡ فَعَجَبٞ قَوۡلُهُمۡ» عجب هست؟؛ به‌خاطر این‌که نمی‌دانیم چه می‌گویند؟؛ خیر؛ عجب است برای این‌که انسانی که خداوند متعال او را آفریده و به او عقل داده و او را از به‌ائمه فاصله داده است، با وجود این شأنیت، باز از این حرف‌ها می‌زند. پس عجب یعنی چه؟ یعنی عجب بین شأنیت او و چیزی که از او صادر می‌شود. یعنی عدم تناسب. بین شأنیت انسانی که خداوند متعال او را عاقل آفریده است، با این همه حرف بی‌عقلی و پوچ تناسبی نیست.

شاگرد: عدم تناسب ثبوتی، نه عدم تناسب اثباتی از باب علم و جهل ما.

استاد: بله؛ ولو منافاتی با اثباتی هم ندارد و لذا عرض کردم که اصل تعجب همین است. یعنی ما عدم رابطه را می‌بینیم و بعد به‌دنبال این می‌رویم که واقعش را کشف کنیم.

شاگرد: این‌که نظم عالم تعجب برانگیز است، به‌خاطر شدت تناسب است که تعجب می‌کنیم.

استاد: چرا این تناسب پدید آمده است؟؛ تناسب مراتب دارد. چرا تناسب مراتب دارد؟؛ چرا امور متناسبه شدت و ضعف دارد و تشکیکی هستند؟؛ این چرا را پیدا کنیم. سؤال خیلی خوبی است. چرا تناسب صفر و یکی نیست؟ سیاه و سفید نیست؟ چرا تناسب تشکیکی است؟

شاگرد۲: در مراتب اول، ذهن انسان خیلی از حیثیات را درک نمی‌کند. به‌صورت کلی می‌بینند.

استاد: خیر؛ غیر از ذهن ما؛ یعنی اگر واقعا انسان هم نبود، اینطور بود.

شاگرد۲: ثبوتا را می‌فرمایید.

استاد: بله؛ میان امور، ثبوتا مراتب دارد. چرا این چنین است؟ شما تا نسبت و تناسب و نظم و نظام را معنا نکنید، این تشکیک حل نمی‌شود. در همین مباحثه، برهان نظم را بحث کردیم. دو جور

نظم داریم: نظم غیر مقابلی و نظم مقابلی. توضیح نظم مقابلی و مبادی آن، در دو-سه جلسه مطرح شد. مطالب خوبی که زمینه فکر را فراهم می‌کند، گذشت.

من این عبارات شریف حضرت علیه السلام را می‌خوانم. هر چه به ذهن شما می‌آید، بفرمایید. ان شاء اللّه، بهره‌مند باشیم. اگر تمام شد، به سراغ حدیث بعدی برویم.

---

[۱]. الرعد، آیه ۵.

[۲]. الذاریات، آیه ۵۳.

[۳]. الصافات، آیه ۱۲.

لزوم تحقیق در معنای اسلام در روایات

حضرت فرمودند: «أيّها النّاس إنّه لا شرف أعلى من الإسلام». در جلسه قبل عرض کردم که هیچ دور نیست که شروع کلام حضرت علیه السلام به اسلام بود، به این خاطر که حضرت علیه السلام، به آیه شریف «وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»[1] استشهاد کردند. «لا شرف اعلى من الاسلام» یعنی «سلّموا تسلیما» را اگر بخواهید انجام بدهید، سراغ این میروید که مسلم باشید.

راجع به خود اسلام، هم در کتب روائی، در آیات و بهخصوص نهجالبلاغه شریف، حضرت علیه السلام، چه عباراتی را برای اسلام و شعب آن فرمودهاند! خصوصیات و تعریفش! عجایب است. در یکی از آنها دارد: «لَأَنْسُبَنَّ الْإِسْلَامَ نَسْبَةً لَمْ يَنْسُبْهَا أَحَدٌ قَبْلِي»[2]؛ یعنی بالاتر از این دیگر نیست. بعد شروع میکنند: «الاسلام هو التسلیم». یا در جای دیگر که میفرمایند: «وَالْمَوْتُ غَايَتُهُ وَالدُّنْيَا مِضْمَارُهُ وَالْقِيَامَةُ حَلْبَتُهُ وَالْجَنَّةُ سَبْقَتُهُ»[3]. عبارات بسیار بلندی، در نهجالبلاغه، برای اسلام هست. من این را عرض میکنم تا بعداً خودتان پیجویی کنید. اصلاً میتوانید یک مقاله بنویسید در مورد بیانات امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد اسلام و روایاتی که در این زمینه هست. اگر بخواهیم وارد شویم، مفصل است. ولی حتماً نیاز است که اینها جمعآوری شود و انسان کلماتش را ببیند. «الْمَوْتُ غَايَتُهُ وَالدُّنْيَا مِضْمَارُهُ وَالْقِيَامَةُ حَلْبَتُهُ»، این واژههایی که حضرت علیه السلام برای اسلام به کار بردهاند، در آن مقاصد بلندی که حضرت علیه السلام در تعریف اسلام دارند، خیلی مهم است.

---

[1]. الاحزاب، آیه ۵۶.

[2]. نهج البلاغه (بر أساس نسخه صبحي صالح)، ج ۱، ص ۴۹۱.

[3]. همان، ص ۱۵۳.

اشتباه کتاب فروق اللغویه در ماده شریف

حضرت امیر علیه السلام در اینجا می‌فرمایند: شرفی اعلی از اسلام نیست. کرمی اعزّ از تُقی نیست. شرف و کرم، اعلی و اعزّ به نظرم در فروق اللّغه[1] دارد که به خداوند متعال شریف گفته نمی‌شود. کریم و عزیز گفته می‌شود، ولی شریف گفته نمی‌شود. اندازه‌ای که در ذهن رفت‌وبرگشت کردم ثبوتا مانعی به ذهن نیامد که به خداوند متعال هم شریف گفته شود. او دلیل می‌آورد، اما شما فکر کنید و ببینید در مأثورات به خداوند متعال شریف اطلاق شده است یا خیر. در دعای جوشن کبیر، هزار اسم الهی آمده است. الآن یادم نیست که در آنجا «یا شریف» داریم یا خیر. ایشان در فروق، به این صورت گفته است. می‌گوید: چون شرافت برای پدران است [پس خداوند پدر ندارد و برای او شریف اطلاق نمی‌شود].

شاگرد: در جوشن کبیر این عبارت آمده است: «یا اشرف من کل شریف»[2].

استاد: بله؛ «اشرف من کل شریف» یعنی «انت شریف» ولی «اشرف من کل شریف». ولو صریح نیست. یعنی می‌خواهد برتری بدهد. حالا باز ببینیم در جای دیگر هست یا نیست. او می‌گوید: به خداوند متعال شریف گفته نمی‌شود. چرا؟؛ می‌گوید خدا که پدر ندارد و اساساً شرف یک نحو برتری و علو در آباء است و چون خداوند متعال آباء ندارد، پس شریف نیست.

شاگرد ۲: این دلیل را از کجا می‌آورد؟

شاگرد: در لمعه هم بود: «أشرف الأبوين»[3].

استاد: در همین فقره، چهار واژه هست: شرف داریم، کرم داریم، حسب داریم، نسب هم داریم. حسب و نسب، شرف و کرم.

شاگرد ۲: در دعای مجیر «یا شریف»[4] هست.

شاگرد: در جوشن کبیر هم «یا شریف» داریم.

استاد: من که حرف او را دیدم به شک افتادم. دیر شده بود و نرسیدم نگاه کنم. چرا به شک افتادم؟؛ به این خاطر که وقتی شریف در آباء به کار می‌رود، اصل خاستگاه لغت نیست. لغت «شرف»، یک خاستگاه اصلی، یک روح و یک معنای روشنی دارد که یکی از موارد معنای مانوس عرفی شرف در آباء است. همانی که در اصول می‌گفتیم؛ فرقٌ بین المعنی اللغوی و المعنی العرفی. گاهی معنای عرفی از مانوسات و کاربردها است. اینکه در لغت دخالت ندارد. شرف به‌معنای علو است.

[۱]. ابوهلال عسكري، الفروق في اللغة، ج ۱، ص ۱۷۵.

[۲]. شيخ عباس قمي، مفاتيح الجنان، ج ۱، ص ۱۴۹.

[۳]. شهيد ثاني، الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، ج ۶، ص ۲۳۰.

[۴]. شيخ عباس قمي، مفاتيح الجنان، ج ۱، ص ۱۳۹.